

## حیث التفاتی (اضافی بودن) ادراک از نگاه برنتانو

مرتضی عرفانی\*

### چکیده

نظریه‌ی حیث التفاتی (اضافی بودن) ادراک مهم‌ترین و تأثیرگذارترین اندیشه‌ی فرانتس برنتانو است. او این نظریه را ابداع نکرد؛ بلکه دیدگاهی را که ریشه‌اش به ارسطو، فیلسوفان اسلامی و فیلسوفان مدرسی قرون وسطی بازمی‌گشت، احیا و آن را به فلسفه‌ی جدید غرب معرفی نمود و خود نیز به تکمیل و گسترش آن همت گمارد. این نظریه از عناصر اصلی پدیدارشناسی ادموند هوسرل است.

دیدگاه اولیه‌ی برنتانو درباره‌ی حیث التفاتی (اضافی بودن) ادراک در ۱۸۷۴ در مهم‌ترین اثر او، *روان‌شناسی از دیدگاهی تجربی*، به رشته‌ی تحریر درآمد. او با انگیزه‌ی نشان دادن برتری و استقلال روان‌شناسی نسبت به علوم طبیعی، تفاوت اساسی موضوعات روان‌شناسی، از جمله ادراک، را با موضوعات علوم طبیعی مثل رنگ و صدا، در اضافی بودن موضوعات روان‌شناسی عنوان کرد. به نظر او، ادراکات ما، مثل دیدن و شنیدن همواره درباره‌ی متعلقاتی هستند که «وجود ذهنی» دارند نه وجود واقعی.

برنتانو در مطالبی که به چاپ ۱۹۱۱ کتابش افزود، دیدگاه اولیه‌اش را تغییر داد. در دیدگاه جدید، او هم‌چنان بر اضافی بودن ادراک تأکید ورزید، ولی دست از ذهنی بودن متعلق ادراک برداشت. تفاوت اضافه‌ی ادراکی با سایر اضافه‌ها در این است که در اضافه‌های دیگر، مثل کوچک‌تر یا بزرگ‌تر بودن، لازم است هر دو طرف اضافه واقعاً وجود داشته باشند، ولی در اضافه‌ی ادراکی، تنها وجود ادراک‌کننده الزامی است. متعلق ادراک ممکن است اصلاً وجود نداشته باشد.

**واژه‌های کلیدی:** ۱- برنتانو ۲- حیث التفاتی (اضافی بودن) ۳- وجود ذهنی

\* دانشجوی دوره‌ی دکتری دانشگاه تربیت مدرس قم e-mail: [erfani.morteza@gmail.com](mailto:erfani.morteza@gmail.com)

## ۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین اندیشه‌های فلسفی فرانتس برنتانو<sup>۱</sup> (۱۸۳۸ - ۱۹۱۷)، نظریه‌ی حیث التفاتی<sup>۲</sup> (اضافی بودن) ادراک است که بر اساس آن، تمامی ادراکات و فعالیت‌های ذهنی و نفسانی ما درباره‌ی چیزی هستند و متعلقی (ابژه‌ای) دارند. در اهمیت این اندیشه، همین بس که یکی از شاگردان مشهور او، ادmond هوسرل (۱۸۵۹ - ۱۹۳۸)، گفته است که بدون حیث التفاتی برنتانو هرگز پدیدارشناسی به وجود نمی‌آمد (به نقل از: ۵، ص: ۳۶۶). برنتانو خود نظریه‌اش را intentionality (حیث التفاتی) نخواند و این واژه را به کار نبرد. پس از برنتانو و با الهام از افکار و گفتار او این عنوان شهرت یافت. برنتانو در کتاب روان‌شناسی / از دیدگاهی تجربی<sup>۳</sup> در توضیح دیدگاه خود، از یک واژه‌ی رایج در فلسفه‌ی مدرسی قرون وسطی به نام intentional inexistence به معنی «وجود ذهنی» استفاده کرد و در جمله‌ی معروفی گفت: «هر پدیدار ذهنی با آن چه فیلسوفان مدرسی قرون وسطی وجود ذهنی<sup>۴</sup> (یا نفسانی<sup>۵</sup>) یک عین<sup>۶</sup> می‌نامیدند، و آن چه ما، البته نه با بیانی کاملاً خالی از ابهام، رابطه با یک محتوی<sup>۷</sup>، التفات به سوی یک عین (که در این جا از آن نمی‌توان یک شیء واقعی را استنباط نمود)<sup>۸</sup>، یا عینیت درونی می‌نامیم، مشخص می‌شود. تمام پدیدارهای ذهنی چیزی در مقام یک عین به درون خویش می‌آورند، هر چند همگی، آن‌را به یک شیوه انجام نمی‌دهند. در تصور کردن چیزی را تصور می‌کنیم، در حکم کردن چیزی را تأیید یا رد می‌کنیم، در دوست داشتن چیزی را دوست می‌داریم، در نفرت داشتن از چیزی نفرت داریم، در اشتیاق داشتن به چیزی اشتیاق داریم و به همین ترتیب» (۴، ص: ۸۸).

البته معنای رایج و روزمره‌ی intentional، چه در زمان برنتانو و چه اکنون، از intention و intending به معنی قصد و قصد کردن است؛ ولی برنتانو چنین معنایی را از این واژه اراده نمی‌کند. او در واقع، معنایی منسوخ و مطرود از این واژه را دوباره احیا می‌کند؛ معنایی که به احتمال زیاد، آن‌را از توماس آکوئینی گرفته بود (۹، ص: XIX). به نظر توماس آکوئینی، هنگامی که من درباره‌ی یک اسب می‌اندیشم، صورت اسب در ذهنم وجود دارد. اما این صورت در ذهن من، یک نوع وجود دیگری غیر از وجود واقعی اسب دارد. در یک اسب واقعی، صورت اسب وجود خارجی<sup>۹</sup> دارد، اما در اندیشه‌ای که نسبت به اسب دارم، صورت اسب وجود ذهنی<sup>۱۰</sup> دارد (۷، ص: ۸۱۷).

برنتانو از آن‌رو که نظریه‌ی خود را به فیلسوفان مدرسی قرون وسطی منسوب می‌کرد، از intentional (ذهنی) به معنای مصطلح در آن زمان استفاده کرد. آن‌ها به جای این واژه، اصطلاح objective را نیز به همین معنی به کار می‌بردند. اما برنتانو این اصطلاح را

به کار نبرد، زیرا اگرچه در فلسفه‌ی قرون وسطی، objective به معنی «ذهنی» و مترادف با intentional بوده است، امروزه معنای آن کاملاً وارونه شده و به معنی «عینی» است. از این‌رو برنتانو ترجیح داد از واژه‌ی intentional استفاده کند. به این مطلب، برنتانو خود در پاورقی‌ای که به چاپ ۱۹۱۱ کتابش افزود، اشاره کرده است (۴، صص: ۱۸۰-۱۸۱، پاورقی). به نظر برنتانو، تمامی ادراکات و فعالیت‌های نفسانی ما درباره‌ی چیزهایی (ابژه‌هایی) هستند که وجود ذهنی<sup>۱۱</sup> دارند نه وجود واقعی (۴، ص: ۸۸). این دیدگاه اولیه‌ی برنتانو درباره‌ی حیث التفاتی (اضافی بودن) ادراک، همراه با اعتقاد به ذهنی بودن متعلق ادراک بود. پس از برنتانو به طور کلی اضافی بودن ادراک را با صرف نظر از این‌که متعلق آن ذهنی باشد یا عینی، intentionality نامیدند. پس واژه‌ی intentionality هیچ ربطی به وضع لغوی آن ندارد. نه به معنی رایج «قصیدیت»<sup>۱۲</sup> است و نه به معنی منسوخ شده‌ی «ذهنیت». دلالت لفظ intentionality بر معنای اضافی بودن (حیث التفاتی) مانند دلالت لفظ خانه بر اثاث خانه دلالت التزامی است؛ یعنی دلالت لفظ بر معنایی خارج از معنای موضوع له است. آن‌گاه این لفظ آن‌قدر در این معنای جدید به کار رفته است که امروزه وقتی سخن از intentionality در فلسفه به میان می‌آید، بدون هیچ قرینه‌ای فوراً معنای اضافی بودن (حیث التفاتی) به ذهن می‌رسد و مانند یک وضع لغوی جدید، بر معنایی جدید دلالت می‌کند.

پیش از برنتانو نیز فیلسوفان زیادی سخن از اضافی بودن ادراک و رابطه‌ی ادراک با متعلق‌هایش به میان آورده بودند، ولی به نام intentionality معروف نبود. حتی به نظر برنتانو، این بحث ریشه در آرای ارسطو به ویژه دیدگاه او درباره‌ی مقوله‌ی اضافه<sup>۱۳</sup> دارد (۴، ص: ۲۷۱). پس از ارسطو، فیلسوفان اسلامی و مسیحی نیز درباره‌ی آن بحث کرده‌اند. به گفته‌ی خود غربی‌ها، فیلسوفان مسیحی واژه‌ی intentional به معنی «ذهنی» را از فارابی و ابن‌سینا گرفته‌اند. آن‌ها واژه‌های «معقول» و «معنی» در اصطلاح فارابی و ابن‌سینا را به intentional ترجمه کردند (۹، ص: xix).

ابن‌سینا متعلق حقیقی ادراک را صورت موجود در ذهن می‌دانست. به گفته‌ی او: «معلوم حقیقی خود صورت نقش بسته در ذهن تو است، اما چیزی که این صورت، صورت آن است معلوم بالعرض است» (۱، ص: ۱۸۹). او بر اضافی بودن ادراک نیز تأکید می‌ورزید: «صورت‌های حاصل در ذهن، از اضافه نسبت به ذهن جدا نیست و از اضافه‌ی بالقوه یا بالفعل نسبت به شیء خارجی هم جدا نیست» (همان، ص: ۹۵). البته او ادراک را عین اضافه نمی‌دانست، از این‌رو به بیان تفاوت اضافی بودن ادراک با اموری مانند پدری (ابوت) و در طرف راست بودن (تیمان) که عین اضافه‌اند نیز می‌پرداخت (همان، صص: ۱۳ و ۱۸۷).

آرای فارابی و ابن‌سینا به زبان لاتین ترجمه شد و از طریق فیلسوفان قرون وسطی، به ویژه توماس آکوئینی، برنتانو را تحت تأثیر قرار داد و در شکل‌گیری دیدگاه اولیه‌ی برنتانو درباره‌ی حیث التفاتی (اضافی بودن) ادراک نقش مهمی ایفا نمود. البته پس از ابن‌سینا نیز این مباحث در فلسفه‌ی اسلامی دنبال شد. فخر رازی و سهروردی اضافی بودن ادراک را با تفصیل بیشتری مورد بحث و بررسی قرار دادند ولی چون آرای آن‌ها ترجمه نشده بود، برنتانو و دیگر فیلسوفان غربی از آن بهره نبردند. من تصور می‌کنم اگر برنتانو سهروردی را می‌شناخت، شور و شعفی تازه پیدا می‌کرد و عمیقاً تحت تأثیر او قرار می‌گرفت. بنابراین برنتانو نظریه‌ی اضافی بودن (حیث التفاتی) ادراک را ابداع نکرد، بلکه آن‌را احیا نمود، بر اهمیت آن تأکید ورزید و آن‌را به فلسفه‌ی جدید غرب معرفی کرد. علاوه بر این، خود او نیز به تکمیل و گسترش این نظریه همت گمارد.

برنتانو دو دیدگاه درباره‌ی اضافی بودن (حیث التفاتی) ادراک عرضه کرده است. دیدگاه اولیه‌ی او که اشاره‌ی کوتاهی به آن داشتیم در چاپ نخست کتاب *روان‌شناسی از دیدگاهی تجربی* به سال ۱۸۷۴ منعکس شده است. در این دیدگاه، هم بر اضافی بودن ادراک تأکید شده است و هم بر ذهنی بودن متعلق آن. جنبه‌ی نخست این دیدگاه، تحسین و جنبه‌ی دوم آن، انتقاد شاگرد مشهورش ادموند هوسرل را برانگیخت. این مؤسس پدیدارشناسی، اضافی بودن (حیث التفاتی) ادراک را از عناصر اصلی پدیدارشناسی خود قرار داد، اما ذهنی بودن متعلق ادراک را به شدت مورد انتقاد قرار داد. به نظر او، متعلق‌های ادراک، واقعی و بیرونی‌اند نه ذهنی و درونی.

بسیاری از اندیشمندان، از جمله هوسرل، از دیدگاه بعدی برنتانو که بسیار مهم است غفلت ورزیدند. برنتانو حدود ۳۷ سال پس از نخستین چاپ *روان‌شناسی از دیدگاهی تجربی*، دیدگاه تکمیلی خود را در ضمن مطالبی که به چاپ ۱۹۱۱ همان کتاب تحت عنوان *ملاحظات تکمیلی، نه تنها برای تبیین و دفاع، بلکه برای اصلاح و بسط این نظریه* افزود، به رشته‌ی تحریر درآورد و در مقدمه‌ی آن چاپ گفت: «یکی از مهم‌ترین تغییرات این است که دیگر معتقد نیستم که اضافه‌ی ذهنی<sup>۱۴</sup> می‌تواند چیزی غیر از شیء [واقعی] را به عنوان متعلق خود داشته باشد» (ص: XXvi).

او در این دیدگاه جدید، ضمن تأکید مجدد بر اضافی بودن ادراک، دست از اعتقاد به ذهنی بودن متعلق ادراک برداشت. با این حال، نمی‌توان گفت که دیدگاه او همان دیدگاه هوسرل درباره‌ی حیث التفاتی ادراک است. در واقع، هوسرل بدون توجه به این دیدگاه جدید، برنتانو را مورد انتقاد قرار داد و اصلاحاتی هم که افزود، بدون توجه به اصلاحات

برنتانو بوده است. اینک ما ابتدا دیدگاه نخستین و سپس دیدگاه بعدی برنتانو را شرح داده، انگیزه‌های او را از طرح این دو دیدگاه بیان می‌کنیم.

## ۲. دیدگاه اولیه‌ی برنتانو درباره‌ی حیث التفاتی ادراک

در نخستین چاپ روان‌شناسی از دیدگاهی تجربی به سال ۱۸۷۴، انگیزه‌ی برنتانو از طرح نظریه‌ی حیث التفاتی (اضافی بودن) ادراک، آن بود که استقلال و برتری روان‌شناسی را نسبت به علوم طبیعی نشان دهد. در روان‌شناسی مورد نظر او، از فرض‌های متافیزیکی و غیرتجربی، مثل وجود نفس صرف نظر می‌شود و به جای پرداختن به مسایلی نظیر اثبات وجود نفس، به پدیدارهای ذهنی<sup>۱۵</sup> (یا نفسانی) پرداخته و از روش تجربی استفاده می‌شود<sup>۱۶</sup>. اما در این صورت، روان‌شناسی چه تفاوت اساسی با علوم طبیعی خواهد داشت؟ به نظر برنتانو، تفاوت روان‌شناسی با علوم طبیعی، تفاوت در روش تحقیق نیست، که یکی غیرتجربی و دیگری تجربی باشد؛ بلکه تفاوت در موضوع آن‌ها است. موضوع روان‌شناسی پدیدارهای ذهنی، ولی موضوع علوم طبیعی پدیدارهای جسمانی<sup>۱۷</sup> است. موضوعاتی مانند دیدن، شنیدن، تخیل کردن، حکم کردن، اراده کردن، دوست داشتن و متنفر بودن در روان‌شناسی و موضوعاتی هم‌چون رنگ، صدا، گرمی و سردی در علوم طبیعی مورد بررسی قرار می‌گیرند. موضوعات روان‌شناسی هم متفاوت با موضوعات علوم طبیعی‌اند و هم برتر و شریف‌تر از آن‌ها. از این‌رو، روان‌شناسی هم مستقل از علوم طبیعی و هم برتر از آن‌ها است. تفاوت اساسی پدیدارهای ذهنی - که برنتانو آن‌ها را افعال ذهنی<sup>۱۸</sup> نیز می‌نامد - با پدیدارهای جسمانی به این نیست که پدیدارهای ذهنی بر خلاف پدیدارهای جسمانی، فاقد امتداد و تعیین مکانی‌اند. نیز برتری و مزیت روان‌شناسی نسبت به علوم طبیعی در این نیست که برخلاف علوم طبیعی، با روش غیرتجربی و صرفاً متافیزیکی به بررسی اموری غیرمکانی و فاقد امتداد جسمانی بپردازد. پدیدارهای ذهنی را نیز با روش تجربی باید مورد بررسی قرار داد. اما در این صورت، پدیدارهای ذهنی چه تفاوتی با پدیدارهای جسمانی دارند؟

در پاسخ به این پرسش است که برنتانو نظریه‌ی حیث التفاتی را مطرح می‌سازد. به نظر او، پدیدارهای ذهنی درباره‌ی چیزی هستند، ولی پدیدارهای جسمانی درباره‌ی چیزی نیستند. هر دیدن و شنیدنی دیدن و شنیدن چیزی است و هر حکم کردن و اراده کردنی حکم کردن و اراده کردن درباره‌ی چیزی است؛ ولی پدیدارهایی مانند رنگ، صدا، گرمی و سردی این ویژگی را ندارند. علاوه بر این، پدیدارهای ذهنی نسبت به پدیدارهای جسمانی، این مزیت را دارند که ما می‌توانیم آن‌ها را مستقیماً، آن طور که هستند، تجربه کنیم، ولی

تجربه‌ی مستقیمی از پدیدارهای جسمانی نداریم. ما پدیدارهای جسمانی را آن طور که بر ما پدیدار می‌شوند، نه آن طور که واقعاً هستند، تجربه می‌کنیم. یعنی فقط با وجود ذهنی و پدیداری آن‌ها سروکار داریم، نه با وجود واقعی آن‌ها. از این‌رو، پدیدارهای ذهنی پدیدار به معنی رایج کلمه نیستند؛ بلکه در واقع، همان افعال ذهنی‌اند. وقتی ما رنگی را می‌بینیم یا صدایی را می‌شنویم، دیدن و شنیدن را واقعاً تجربه می‌کنیم، اما متعلق‌های دیدن و شنیدن، یعنی رنگ و صدا را تنها آن طور که بر ما پدیدار می‌شوند تجربه می‌کنیم. بنابراین دیدن و شنیدن نه تنها درباره‌ی چیزی هستند، بلکه درباره‌ی چیزی هستند که وجود پدیداری و ذهنی دارد نه وجود واقعی. به همین جهت وصف کامل‌تر دیدگاه نخستین برنتانو درباره‌ی حیث التفاتی این است که هر پدیدار ذهنی و فعالیت نفسانی درباره‌ی چیزی است که وجود ذهنی و پدیداری دارد نه وجود واقعی. دانشمندان علوم طبیعی درباره‌ی موضوعاتی چون رنگ، صدا، گرمی و سردی که تنها وجود ذهنی و پدیداری دارند تحقیق می‌کنند، ولی روان‌شناسان درباره‌ی موضوعاتی چون دیدن، شنیدن، و حکم کردن که علاوه بر وجود ذهنی و پدیداری، وجود واقعی نیز دارند<sup>۱۹</sup> تحقیق می‌کنند: «آن‌ها [پدیدارهای ذهنی] تنها پدیدارهایی هستند که نه تنها وجود ذهنی<sup>۲۰</sup>، بلکه وجود واقعی<sup>۲۱</sup> نیز دارند. شناخت، لذت و شوق واقعاً وجود دارند. رنگ، صدا و گرمی تنها وجود پدیداری<sup>۲۲</sup> و ذهنی دارند» (۴، ص: ۹۲).

البته برنتانو یک پدیدارگرا<sup>۲۳</sup> نبود؛ زیرا واقعیت‌های بیرونی را باور داشت. او با دیدگاه افراطی فیلسوفانی چون بین<sup>۲۴</sup> که مدعی بودند بدون ادراک حسی وجودی واقعی برای درخت نمی‌توان قائل شد، موافق نبود (۴، صص: ۹۲-۹۳). اما در عین حال، معتقد بود که ما در علوم طبیعی تنها قادر به شناخت پدیدارهاییم و این پدیدارها درونی و ذهنی‌اند. این طرز تفکر را پیتر سیمونز<sup>۲۵</sup> پدیدارگرایی روش‌شناختی<sup>۲۶</sup> نامیده است (۹، ص: XVII).

این دیدگاه برنتانو درباره‌ی حیث التفاتی ادراک، اگرچه از نظر نشان دادن استقلال و برتری روان‌شناسی نسبت به علوم طبیعی موفق بود، اما از منظر دیگر، پرسش‌هایی را برانگیخت که نمی‌توانست به راحتی از عهده‌ی پاسخ دادن به آن‌ها برآید. آیا وقتی من درباره‌ی یک اسب می‌اندیشم، درباره‌ی یک اسب ذهنی می‌اندیشم؟ آیا وقتی من به شهر تهران فکر می‌کنم، درباره‌ی یک امر صرفاً ذهنی فکر می‌کنم؟ خود برنتانو بعدها گفت: «اگر ما درباره‌ی یک اسب فکر می‌کنیم، متعلق تفکرمان یک اسب است، نه یک اسب ذهنی» (۶، صص: ۲۰۱-۲۰۲). اما اگر بگوییم ادراک اضافی است و متعلق آن وجود واقعی دارد نه وجود ذهنی، در این صورت چگونه می‌توانیم ادراک خود را نسبت به چیزهایی که وجود

ندارند، مثل اسب شاخ‌دار، قنطورس<sup>۲۷</sup> و مربع گرد تفسیر کنیم؟ آیا می‌توان بدون دست برداشتن از قول به اضافی بودن ادراک این تناقض را برطرف ساخت؟

اگرچه برنتانو با طرح دیدگاه نخستین خود در سال ۱۸۷۴ به هیچ وجه قصد پرداختن به این پرسش‌ها را نداشت و همان طور که اشاره شد، انگیزه‌ی او نشان دادن برتری و استقلال روان‌شناسی نسبت به علوم طبیعی بود، متأسفانه برخی بعدها چنین پنداشتند که منظور برنتانو از طرح مسأله‌ی ذهنی بودن متعلق ادراک، این بوده است که چگونگی ادراک معدومات را بیان کند. حتی تصور کردند مراد برنتانو از *inexistence* در واژه‌ی *intentional inexistence*، ناموجود (*non-existence*) بوده و او قصد داشته است چگونگی ادراک ناموجودهایی مثل اسب شاخ‌دار را توجیه کند (۲، ص: ۲۱، پاورقی ۱۸)؛ غافل از آن که *in* در واژه‌ی مذکور، دلالت بر نفی نمی‌کند و حتی گاهی برنتانو به جای آن از واژه‌ی *intentional existence* (بدون حرف *in*) استفاده کرده است (۴، ص: ۹۲).

### ۳. دیدگاه بعدی برنتانو درباره‌ی حیث التفاتی ادراک

برنتانو هیچ‌گاه در اصل اضافی بودن (حیث التفاتی) ادراک تردید نکرد، اما به تدریج، متوجه شد که دیدگاه نخستین او در این باره، نیاز به تصحیح و بازنگری دارد. بدون شک، پرسش‌ها و مباحثی که شاگردان او در این باره مطرح ساختند، از مهم‌ترین عوامل این کار بودند. او ضمن مطالبی که به چاپ ۱۹۱۱ کتابش، *روانشناسی از دیدگاهی تجربی*، افزود، به شرح دیدگاه جدید خود پرداخت.

او اضافه‌ای را که اعمال ادراکی ما نسبت به متعلق (ابژه)ی خویش دارند، اضافه‌ی ادراکی<sup>۲۸</sup> نامید و معتقد بود که این نوع اضافه با اضافه‌های دیگر مثل کوچک‌تر یا بزرگ‌تر بودن و علت یا معلول بودن تفاوت دارد. در اضافه‌های دیگر، هر دو طرف اضافه واقعاً باید وجود داشته باشند، ولی در اضافه‌ی ادراکی تنها طرفی که حتماً باید وجود داشته باشد، ادراک‌کننده است<sup>۲۹</sup>. متعلق ادراک ممکن است وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد: «اگر کسی چیزی را ادراک می‌کند، کسی که ادراک می‌کند، مسلماً باید وجود داشته باشد؛ اما متعلق ادراکش حتماً لازم نیست وجود داشته باشد. در حقیقت، وقتی او چیزی را انکار می‌کند، وجود متعلق دقیقاً عبارت است از آن‌چه او رد می‌کند، مادامی که انکارش درست باشد. بنابراین تنها چیزی که اضافه‌ی ادراکی لازم دارد کسی است که ادراک می‌کند. مضاف‌إلیه این به اصطلاح اضافه اصلاً ضرورتی ندارد که در واقع وجود داشته باشد (۴، ص: ۲۷۲).

او اضافی بودن ادراک را این بار نه برای نشان دادن برتری و استقلال روان‌شناسی نسبت به علوم طبیعی، بلکه به منظور تبیین ماهیت ادراک، به ویژه چگونگی ادراک معدومات، مطرح می‌سازد. مثلاً وقتی ما حکم می‌کنیم که «قنطورس وجود ندارد»، این عمل ذهنی و ادراکی ما درباره‌ی چیست؟ پاسخ این پرسش در مورد احکام ایجابی مثل این حکم که: «درخت‌ها وجود دارند»، مشکل به نظر نمی‌رسد و با قول به اضافی بودن ادراک منافاتی ندارد، زیرا درخت‌ها وجود دارند و ما به عنوان ادراک‌کننده می‌توانیم با آن‌ها رابطه و اضافه داشته باشیم؛ اما با چیزی مثل قنطورس که وجود و واقعیتی ندارد، چگونه می‌توانیم رابطه داشته باشیم و سخن از اضافی بودن ادراک بگوییم؟

برخی برای حل این معضل گفته‌اند متعلق (ابژه) حکم غیر از محتوای آن است و اضافی بودن ادراک به معنی ارتباط داشتن با محتوای حکم است نه متعلق آن. قنطورس و درخت‌ها در مثال‌های بالا متعلق حکم‌اند و متعلق حکم ممکن است واقعیت داشته باشد یا واقعیت نداشته باشد. این لطمه‌ای به اضافی بودن ادراک نمی‌زند؛ زیرا مضاف‌الیه ادراک، متعلق (ابژه) حکم نیست، بلکه محتوای حکم است. محتوای حکم، ترکیبی از موضوع و محمول است و همواره واقعیت دارد. در مثال بالا، «عدم وجود قنطورس» و «وجود درخت‌ها» محتوای این احکام‌اند و هر دو واقعی‌اند؛ ولی «وجود قنطورس» و «عدم وجود درخت‌ها» واقعیت ندارند. بنابراین ما همواره درباره‌ی چیزهایی واقعی حکم می‌کنیم، حتی اگر متعلق (ابژه) حکم وجود نداشته باشد. البته منظور آن‌ها از واقعیت داشتن «عدم وجود قنطورس» این است که در فاعل ادراک، استی<sup>۳۱</sup> و ثبوت<sup>۳۲</sup> دارد نه در خارج. اما وقتی سخن از واقعیت داشتن «وجود درخت‌ها» به میان می‌آورند، مرادشان آن است که در خارج از فاعل، هستی<sup>۳۳</sup> وجود دارد و چون محتوای حکم «وجود درخت‌ها» است نه «درخت‌ها»، نه تنها «درخت‌ها»، بلکه «وجود درخت‌ها» نیز وجود دارد (۴، ص: ۲۹۲).

برنتانو پس از بیان این دیدگاه به مخالفت با آن می‌پردازد و آن را پاسخ مناسبی برای توجیه چگونگی ادراک معدومات نمی‌داند. او تمایزی میان محتوای و متعلق حکم قائل نمی‌شود. به نظر او، محتوای حکم ترکیبی از موضوع و محمول نیست. او صریحاً می‌گوید: «ترکیبی از موضوع و محمول به هیچ وجه مقوم ماهیت حکم نیست» (۴، ص: ۱۴۲). محتوای حکم همان متعلق حکم و بسیط است. بنابراین وقتی حکم می‌کنیم که: «قنطورس وجود ندارد»، ما درباره‌ی «قنطورس» حکم می‌کنیم، نه درباره‌ی «عدم وجود قنطورس». نیز وقتی حکم می‌کنیم که: «درخت‌ها وجود دارند» ما درباره‌ی «درخت‌ها» حکم می‌کنیم، نه «وجود درخت‌ها». اما این پرسش هم‌چنان به قوت خود باقی است که ما چگونه درباره‌ی چیزی که وجود ندارد، حکم می‌کنیم و با آن رابطه داریم؟



به نظر برنتانو، هر حکمی که بر شیئی بار می‌کنیم مبتنی بر تصویری است که از آن شیء داریم. منظور برنتانو از تصور<sup>۳۴</sup> یک شیء، عمل ذهنی تصور کردن است، نه انطباع صورت شیء در ذهن. این عمل ذهنی بدون واسطه‌ی صورت ذهنی معطوف به خارج است؛ مانند دیدن رنگ و شنیدن صدای بیرونی. حکم کردن به معنای تأیید یا انکار یک شیء است که اولی را حکم موجبه و دومی را حکم سالبه گویند. حکم کردن براساس تصور کردن است؛ مثلاً وقتی من درخت‌ها را می‌بینم حکم می‌کنم که: «درخت‌ها وجود دارند» و این یعنی تأیید درخت‌ها. در این جا ما چیزی را بر چیزی حمل نمی‌کنیم، نه در خارج و نه در ذهن؛ بلکه فقط چیزی را در خارج تأیید می‌کنیم.

اما احکام ایجابی و به طور کلی اعمال ذهنی ما همواره درباره‌ی اشیایی که مستقیماً و بدون واسطه، خود تصور می‌کنیم نیستند؛ مثلاً من بدون این که خود مستقیماً پاریس را دیده باشم، حکم می‌کنم که: «پاریس وجود دارد». این حکم درباره‌ی چیزی است که من به صورت غیرمستقیم آن را تصور کرده‌ام. از این رو برنتانو تصورها را به مستقیم<sup>۳۵</sup> و غیرمستقیم<sup>۳۶</sup> تقسیم می‌کند. هیچ عمل ذهنی خالی از تصور مستقیم نیست. تصور غیرمستقیم همراه با تصور مستقیم است و هنگامی روی می‌دهد که فعالیت ذهنی ما درباره‌ی چیزهایی است که اضافه‌ی ادراکی<sup>۳۷</sup> دارند یا درباره‌ی چیزی است که خود یک امر اضافی است (۴، صص: ۲۸۰-۲۸۱)؛ مثلاً وقتی من درباره‌ی کسی که گل‌ها را دوست دارد می‌اندیشم، خودم و کسی را که گل‌ها را دوست دارد مستقیماً، ولی گل‌ها را به صورت غیرمستقیم تصور می‌کنم. وقتی من درباره‌ی کسی که بلندتر از کائوس است می‌اندیشم، شخص بلندتر را مستقیم و کائوس را غیرمستقیم تصور می‌کنم (۴، صص: ۲۷۲-۲۷۳).

حال به مثال قبلی باز می‌گردیم. وقتی من که پاریس را ندیده‌ام حکم می‌کنم که: «پاریس وجود دارد»، من درباره‌ی چیزی حکم می‌کنم که آن را مستقیماً تصور نکرده‌ام، اما گفتیم هیچ عمل ذهنی (از جمله حکم کردن) خالی از تصور مستقیم نیست؛ پس این حکم بدان معنی است که من کسانی را که پاریس را دیده‌اند تأیید می‌کنم. این حکم مبتنی بر تصور مستقیم کسانی است که من آن‌ها را دیده و تصور کرده‌ام و درباره‌ی چیزی است که تصویری غیرمستقیم از آن دارم.

برنتانو این مطلب را به احکام سلبی نیز تعمیم می‌دهد. ما وقتی حکم می‌کنیم که: «قنطورس وجود ندارد»، درباره‌ی چیزی حکم می‌کنیم که در خارج وجود ندارد. اما اگر حکم کردن، اضافی و دارای حیث التفاتی است، چگونه ممکن است ما اضافه‌ای داشته باشیم که مضاف‌الیه آن وجود ندارد؟ به نظر برنتانو، این حکم درباره‌ی چیزی نیست که ما مستقیماً آن را تصور کرده باشیم. اگر ما قنطورس را خود مستقیماً دیده بودیم، آن را انکار

نمی‌کردیم. پس تصور ما از قنطورس تصویری غیرمستقیم است. اما هر تصور غیرمستقیمی همراه با تصور مستقیم است و هیچ حکمی خالی از تصور مستقیم نیست. از این‌رو، این حکم بدان معنی است که من کسانی را که قنطورس را انکار کرده‌اند تأیید می‌کنم (۴، ص: ۲۹۲). این حکم درباره‌ی چیزی است که وجود ندارد و من تصویری غیرمستقیم از آن دارم. بنابراین حکم کردن یا هر نوع فعالیت ذهنی و ادراکی دیگر، همواره اضافی است، اما در این اضافه‌ی ادراکی، برخلاف اضافه‌های دیگر، لازم نیست مضاف‌الیه واقعاً وجود داشته باشد؛ بلکه ممکن است مضاف‌الیه اصلاً وجود نداشته باشد و من بر اساس تصویری غیرمستقیم، به آن اشاره کنم.

این در حالی است که در اضافه‌های دیگر، حتماً باید دو طرف اضافه وجود داشته باشند، آن هم وجودی واقعی، نه خیالی و ذهنی. برنتانو به تبع ارسطو، چنین باوری دارد؛ اما برخی برخلاف او، معتقدند برای این که شیئی بزرگ‌تر یا کوچک‌تر از شیئی دیگر باشد، لازم نیست آن دو شیئی حتماً وجود داشته باشند؛ مثلاً می‌گویند یک دسته‌ی سه تایی کمتر از یک تریلیون است حتی اگر هیچ‌کدام وجود نداشته باشند. برنتانو چنین چیزی را غیرممکن می‌داند. به گفته‌ی او، چگونه ممکن است یک دسته‌ی سه تایی کمتر از یک تریلیون باشد، حتی در صورتی که دسته‌ی سه تایی وجود نداشته باشد؟ اصلاً دسته‌ی سه تایی مادامی که وجود دارد دسته‌ی سه تایی است. به عبارت دیگر، کسی که می‌گوید سه کمتر از یک تریلیون است او در واقع نمی‌خواهد وجود یک اضافه (یا رابطه) را تأیید کند؛ بلکه می‌خواهد بگوید اگر یک دسته‌ی سه تایی و یک دسته‌ی یک تریلیونی وجود داشته باشند، آن اضافه باید بینشان برقرار باشد. به بیان دیگر، هیچ موردی نمی‌توان یافت که سه و یک تریلیون بدون داشتن آن اضافه، وجود داشته باشند (۴، ص: ۲۷۳). به همین دلیل، برنتانو این گفته‌ی کانت را که: یک‌صد دلاری واقعی یک دلار هم بیشتر از یک‌صد دلاری ذهنی نیست، مورد انتقاد قرار می‌دهد؛ زیرا به نظر او، یک‌صد دلاری ذهنی نه فقط یک دلار بلکه یک‌صد دلار کامل کم‌تر از یک‌صد دلاری است؛ یا به عبارت دیگر، چون یک‌صد دلاری ذهنی اصلاً هیچ مبلغی از پول نیست و در واقع، اصلاً وجود ندارد، آن را با هیچ نوع اضافه‌ی مقداری نمی‌توان در برابر یک‌صد دلاری واقعی قرار داد؛ خواه اضافه‌ی مساوی با مساوی، بزرگ‌تر یا کوچک‌تر یا کوچک‌تر با بزرگ‌تر باشد (۴، ص: ۲۷۴).

خلاصه‌ی کلام آن که ادراک و تمامی فعالیت‌های ذهنی ما اضافی و دارای حثیت‌تفاتی‌اند. این اضافه، اضافه‌ی خاصی به نام اضافه‌ی ادراکی است. برنتانو برخلاف دیدگاه نخستین خود، معتقد است که مضاف‌الیه و متعلق ادراک، بیرونی است نه درونی. ادراک همواره درباره‌ی اشیای واقعی است و به بیرون از خود اشاره دارد. حتی وقتی ما

چیزی مثل قنطورس را انکار می‌کنیم، چیزی بیرون از خود را انکار می‌کنیم. لازم نیست ما برای بیان چگونگی این انکار، قائل به ثبوت یا وجود ذهنی شویم و وجود را به ذهنی و واقعی تقسیم کنیم. ما هیچ‌گاه مستقیماً شیئی را انکار نمی‌کنیم، تا لازم باشد آن شیء یک نوع ثبوت یا وجودی داشته باشد. ما در واقع، با تأیید کسانی که آن شیء را انکار کرده‌اند، به آن شیء التفات پیدا می‌کنیم و آن را در بیرون از خود انکار می‌کنیم.

یکی از انتقادهای جدی ادموند هوسرل از استادش برنتانو این بود که می‌گفت متعلق‌های ادراک، همواره وجودی واقعی دارند نه وجودی ذهنی. این انتقاد نشان دهنده‌ی غفلت هوسرل از دیدگاه بعدی برنتانو درباره‌ی حیث التفاتی است. براساس دیدگاه جدید، برنتانو ادراک را همواره متوجه اشیای واقعی و بیرونی می‌داند و چگونگی ادراک معدومات را نیز تبیین می‌کند. هوسرل حتی متوجه این تبیین هم نبوده و خود او به شیوه‌ای دیگر، یعنی با طرح مسأله‌ی متعلق‌های مثالی<sup>۳۸</sup>، چگونگی ادراک معدومات را توجیه می‌کند (۸، صص: ۳۷۷-۳۷۸).

## یادداشت‌ها

- 1- Franz Brentano
- 2- intentionality
- 3- Psychology from an Empirical Standpoint
- 4- intentional inexistence
- 5- mental
- 6- object

۷- content. در این جا برنتانو محتوی (content) را مترادف با عین (object) آورده است. او بعداً واژه‌ی عین (object) را ترجیح داد.

۸- برنتانو بعداً انکار می‌کند که ما بتوانیم یک امر غیر واقعی (irreal) را به عنوان عین (متعلق) داشته باشیم.

- 9- esse naturale or existence in nature
- 10- esse intentionale or intentional existence
- 11- intentional inexistence

۱۲- بنابراین ترجمه‌ی intentional inexistence به «وجود درونی قصدی» (۳، ص: ۵۵) و ترجمه‌ی intentionality به «قصدیت» (همان، ص: ۲۴۱) در کتاب هوسرل در متن آثارش اشتباه است.

13- category of relation

14- mental relation

15- mental phenomena

۱۶- منظور برنتانو تجربه، از موضع اول شخص بود نه از موضع سوم شخص؛ ولی امروز وقتی سخن از تجربه و روش تجربی به میان می‌آید، تجربه از موضع سوم شخص و استفاده از روش آزمایشگاهی که در علوم طبیعی معمول است فهمیده می‌شود.

17- physical phenomena

18- mental acts

۱۹- گاهی پدیدارهای ذهنی نیز وجود پدیداری و ذهنی دارند؛ مثلاً وقتی من شنیدن صدایی را به خاطر می‌آورم، در این حالت، شنیدن، یک پدیدار ذهنی است که خود متعلق یک پدیدار ذهنی دیگر، یعنی به خاطر آوردن است و وجود پدیداری و ذهنی دارد. اما وقتی من مستقیماً خودم شنیدن صدایی را تجربه می‌کنم، وجود واقعی شنیدن را تجربه می‌کنم، نه وجود ذهنی آن را. پس پدیدارهای ذهنی علاوه بر وجود ذهنی، وجود واقعی نیز دارند.

20- intentional existence

21- real existence

22- phenomenal existence

23- phenomenalist

24- Bain, Alexander

25- Peter Simons

26- methodological phenomenism

۲۷- centaur موجودی افسانه‌ای که نیمی از آن اسب و نیم دیگر انسان است.

28- mental relation or mental reference

۲۹- به همین دلیل، برنتانو اضافه‌ی ادراکی را «شبه اضافی» (Relativiches) می‌نامد (۴، ص: ۲۷۲).

30- content

31- being

- 32- subsisting
- 33- existing
- 34- presentation
- 35- in recto
- 36- in oblique
- 37- mental reference
- 38- ideal object

### منابع

- ۱- ابن سینا، بوعلی، (۱۴۰۴ق)، *التعلیقات*، تحقیق و مقدمه از دکتر عبدالرحمن بدوی، چاپ افست، قم: مکتب الاعلام الاسلامی فی الحوزه‌ی العلمیه.
- ۲- بل، دیوید، (۱۳۷۶)، *اندیشه‌های هوسرل*، ترجمه‌ی فریدون فاطمی. تهران: نشر مرکز.
- ۳- رشیدیان، عبدالکریم، (۱۳۸۴)، *هوسرل در متن آثارش*، تهران: نشر نی.
- 4- Brentano, Franz, (1995), *Psychology from an Empirical Standpoint*, Trans. Linda L. Mc Alister, Second Edition with an Introduction by Peter Simons, London: Routledge.
- 5- Chisholm, Roderick, M, (1967), "Brentano, Franz" in: Paul Edwards (ed), *The Encyclopedia of Philosophy*, New York: Macmillan and Free Press, Vol 1/2, pp. 365-368.
- 6- ..... ,"intentionality" in: Paul Edwards (ed), *The Encyclopedia of Philosophy*, New York: Macmillan and Free Press, Vol 3, pp. 201-204.
- 7-Crane, Tim, (1998), "Intentionality" in: Edward Craig (ed), *The Encyclopedia of Philosophy*, London and New York, Routledge, Vol 4, pp. 816-821.

8- Kraus, Oskar, (1995), "Introduction to the 1924 Edition by Oskar Kraus" in: Brentano, Franz, *Psychology from an Empirical Standpoint*, Trans. Linda L. Mc Alister, Second edition with an introduction by Peter Simons, London: Routledge, pp. 369-408.

9-Simons, Peter, (1995), "Introduction to the Second Edition" in: Brentano, Franz, *Psychology from an Empirical Standpoint*, Trans. Linda L. Mc Alister, Second edition with an introduction by Peter Simons, London: Routledge, pp. xiii –xxix.

Archive of SID